

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چت کن، چت نکن



مسلم شو بکلائی

<http://mshobkalayi.blogfa.com>

... به شكرانه آنچه زندگى به من آموخت

آنچه در پی می‌آید روندی علمی ندارد.
نگاهی موشکافانه نیست؛ گپی است
خودمانی. شاید درد دلی ناشیانه اما از سر
دلسوزی. خرسند می‌شوم بخوانی‌اش.

IRC مخفف «چت از طریق اینترنت»

[**Internet Relay Chat**] می‌باشد و، در

واقع، مجموعه‌ی ارتباطات پیچیده‌ای است که شامل چندین

شبکه یا انجمن مختلف بحث و گفتگو می‌باشد. **IRC**

در سال ۱۹۸۸ به وسیله‌ی جارکو اویکارینن [**Jarkko**

[**Oikarinen**] در دانشگاه **Oulu** (فنلاند) به

وجود آمد.

در این شبکه، مردم سراسر دنیا می‌توانند به صورت

آنلاین دور هم جمع شوند و با نام‌های مستعاری که برای

خود انتخاب می‌کنند با یکدیگر به صورت نوشتاری

ارتباط داشته باشند و جدیدترین اطلاعات با موضوعات

مختلفی را با یکدیگر مبادله کنند. موضوع بحث‌ها معمولاً شایعه‌های موجود و اطلاعات مجازی، بحث‌های تخصصی در موضوع نرم‌افزارها و سخت‌افزارها، کمابیش بحث‌های دانشگاهی دربارهٔ ادبیات، سیاست، فلسفه، فیزیک، پزشکی و نیز موضوعات دیگر زندگی است.

افرادی که در این فضا با هم دوست می‌شوند می‌توانند نام واقعی و آدرس ایمیل خود را به همدیگر بدهند اما برخی ترجیح می‌دهند این کار را نکنند. بسیاری از این افراد وقتی بهتر همدیگر را شناختند، شروع به صحبت دربارهٔ زندگی واقعی می‌کنند. زمان مناسب برای صحبت دربارهٔ «زندگی واقعی» در گروه‌های مختلف متفاوت است.

شاید برخلاف ایدهٔ تو، من ترجیح می‌دهم صحبت از زندگی واقعی در برخی گروه‌های سنی، در هر صورت، ممنوع باشد، مانند آنها که تازه به سن بلوغ رسیده‌اند و بیش از آنکه خود می‌پندارند هیجانی و اثرپذیرند. اما قرار نیست در این نگارش از آرای شخصی خودم بنویسم.

چه پسندمان باشد و چه نباشد، فضای چت مکعبی از خانه ما را و شاید تکه‌ای از قلب فرزندان ما را به خود اختصاص داده است. فضایی که در آن، با یاری علایم نوشتاری، عمل گفتار بین فردی در ارتباطات رایانه‌ای انجام می‌شود: مردم عاشق همدیگر می‌شوند، به هم قول می‌دهند، بحث می‌کنند و دوباره ارتباط برقرار می‌کنند، می‌خندند، گریه می‌کنند، برای هم عشوہ‌گری می‌کنند و هر آنچه را که می‌توانیم در روابط متقابل رودررو یا تلفنی انجام دهیم انجام می‌دهند. در این رویکرد، از نوشتار منحصرأً برای اعلام نظر درباره چیزها استفاده نمی‌شود، بلکه نوشتار به شیوه‌ای خاص برای هماهنگی و اجرای اقدامات مشترک اجتماعی به کار گرفته می‌شود. گویی زبانی مشترک برای زندگی است. حتی کارهایی که گفتاری نیستند، کارهایی که در خارج از شبکه به کارهای غیرزبانی شهرت دارند، در چت به شیوه نوشتار انجام می‌شوند. صد در صد، مرادم استفاده از شکلک‌ها نیست. مرادم نوشتاری در چت است که احساس واقعی مرا به

مخاطب می‌رساند. لبخند من تنها زمانی در محیط رایانه نمایان می‌شود که از جمله «مسلم می‌خندد» یا از شکلک استفاده کنم. همین‌طور است زمانی که روی میز مجازی کنار همکارم بنشینم و این اتفاق را به او خبر دهم. در این موارد، به نظر می‌رسد، سؤال از اینکه آیا واقعاً چنین اتفاقی افتاده است یا آنچه انجام شد یک کپی از واقعیت است سؤال نامربوطی است. مهم نیست که آیا من واقعاً می‌خندم یا واقعاً روی میز می‌نشینم و یا نه؛ مهم این است که با ساخت این جملات من کاری انجام داده‌ام، یعنی موقعیت مکالمه‌ای را با عملم در چت تغییر داده‌ام و تصویر ذهنی مخاطب را از خود اندکی دگرگون کرده‌ام. بدین ترتیب، در این فضا، قوه خیال بسیار به‌کار می‌آید. شاید جاذبه کاذب چت در ارتباط با علاقه وافر به خیال‌پردازی باشد. اما تا چه اندازه می‌توان به این تصویرهای خیالی اطمینان کرد؟ شاید شخصیت رودررو اصلاً نخندیده باشد و شاید از اینکه کنارش نشسته‌ام

تحریک شود، تا بدان حدّ که دیگر نتوان او را همکار
نامید! شاید دستی بجنباند و

آنچه بی‌اعتمادی به یک «نوشتار الکترونیک» را تشدید
می‌کند ناهماهنگی صدا، تصویر یا جنسیت شخصیت
روبرو با متن نوشته شده است. البته، باریک‌بینی در این
ناهماهنگی مثل یک دروغ‌سنج عمل می‌کند. در این
تردیدی نیست. اما مرادم ضعف نوشتار، حتی با ضمیمه
صدا و تصویر، در ارائه شخصیت واقعی فرد روبرو است.
به نظر می‌رسد حتی اگر فرد مقابل در تعیین جنسیت و در
ویژگی‌های شناسنامه‌ای راستگو باشد، باز هم نمی‌توان به
او اعتماد کرد، چراکه نوشتن نمی‌تواند حتی اگر دست بر
گرفته صدا و تصویر هم بگذارد شخصیت واقعی او را به
من نشان دهد. در مثالی ساده: اگر بهروز واقعاً پسری
هجده ساله و ساکن شمال تهران باشد که پس از فوت
مادرش، با پدر - صاحب کارخانه‌ای بزرگ - و زن‌بابا
زندگی می‌کند، نمی‌توان شخصیت واقعی او، حتی
احساس او نسبت به جنس زن، را از پس رایانه شناخت.

آیا او آنقدر می‌ارزد که میترا برای شناخت بیشترش به قرار ملاقاتی با او تن بدهد؟ آیا او از جنس زن دل‌خوشی دارد یا عقده‌هایی از کودکی - شاید نابسامانی زندگی‌اش - او را تهدید می‌کند.

به نظرم، باور به یکی بودن آنچه می‌پنداریم واقعیت است با آنچه واقعیت است عقیده‌ای ساده‌لوحانه است. شاید نتوان پذیرفت تابلوی نقاشی بی‌واسطه همان واقعیت است، چه رسد به اینکه تصویرهای ذهنی من و تو کپی مستقیمی از واقعیت باشد، چه رسد به بافته‌های ذهن جوانی خیال‌باف در فضای مجازی چت. بیاییم واقع‌نگر باشیم. به هیچ‌وجه پسندم نیست که بحث را به این پرسش بکشانم: آیا فضای مجازی موقعیتی مناسبی برای همسریابی است؟ چراکه می‌اندیشم پرسشی خنده‌دار است. بلکه بحث بر سر این است: همسریابی، دوست‌یابی، وقت‌گذرانی بی‌هدف و اموری از این دست در فضای مجازی مخاطره‌آمیز است، هرچند همگان در این فضا راستگو باشند، چراکه علایم رایانه‌ای نمی‌توانند

واقعیت شخصیت روبرو را به تو برسانند. ادعایم این است فرکانسی که از چشم‌های شخص ملاقات‌شده به سمت تو می‌آید پیام بیشتری از ساعتی چت با او دارد. فرصتی به خود بده تا به چشم‌های همراست خیره شوی و زلالی آن را ببینی و آنگاه به او ایمان بیاور.

با این حال، خوشایند است به این پرسش بیندیشید: آیا می‌توان به چت به‌مثابه آغازی برای انتخاب و پیش‌زمینه‌ای برای ملاقات تکیه کرد؟ بهتر است پاسخم به این جریان مثبت باشد تا این دفتر را نبندی و ادامه سختم را هم بخوانی. بیاییم این فضا را با هم بازخوانی و مرور کنیم.

چت‌کنندگان تا آخر بی‌نام و نشان نمی‌مانند، بلکه شرط شرکت در بحث‌ها این است که برای خود نامی انتخاب کنند. ارتباطی که در چت هست، از لحاظ فنی، ارتباطی فردی است، نه ماشینی. حتی وقتی افراد نامی مستعار برای خود انتخاب می‌کنند، به هر حال، با شخصیتی روبرو هستند، هرچند با ماسک یا هویتی جعلی

باشد. از سویی دیگر، هر لحظه احتمال جایگزین کردن هویت فعال و جعلی فرد با هویت واقعی او وجود دارد. به عبارت دیگر، شخصی سازی ارتباطات به صورت واقعی و اصیل هر آن امکان وقوع دارد. همین احتمال می تواند چت کننده را قلقلک دهد تا کارش را قطع نکند، بهانه ای کافی برای ادامه چت، احتمالی که تحریکش می کند تا کار چت را حریصانه ادامه دهد. این خطر که احتمال ماشین بودن طرف مقابل چت وجود دارد، می تواند با وضعیت فعلی هوش مصنوعی نادیده انگاشته شود؛ هر کسی که با یک روبات برنامه ریزی شده - که دقیقاً فاقد توانایی برقراری ارتباط فردی و احساسی می باشد - ارتباط برقرار می کند به سادگی و به سرعت از ارتباط خود با دستگاه (ماشین) آگاهی می یابد و آن را از ارتباط خود با انسان تشخیص می دهد. با این حال، احتمال اینکه شخصیت روبرو از جنسی دیگر باشد انتظار واقعی شدن شخصیت روبرو را به ریسکی در حد قمار بدل می کند.

سخن بر سر این نیست که چنین خطراتی وجود ندارد. مسئله این است که تا چه حد این بازی آرامش بخش در روال عادی خود را جدی بگیرید و به آن شدت ببخشید یا بر خود سخت بگیرید و خود را با آن درگیر نکنید. شبکه الکترونیکی - تا هنگامی که نقش انجمنی ارتباطی را دارد - چارچوبی است برای نوعی تعامل در شبکه که در نوع خود شبیه بازی است. اما این نگاه صرف نظر از اینکه درست باشد یا نه، جدای از اینکه تنها بر بازی‌های تخیلی اینترنتی صادق باشد یا فراگیر و شامل هر گونه ارتباط اینترنتی باشد، مرزی باریک با جدی بودن دارد. حتی در بافت‌های ساختگی و غیرواقعی هم بازی می‌تواند جدی شود، چه رسد به اتاق‌هایی که با واقعیت، همسایه دیوار به دیوار است. به همین بیان، روابط ساختگی و استعاری هم به سرعت می‌توانند به گفتگوهای شخصی تبدیل شوند. می‌خواهم بگویم در دالانی قدم می‌زنید که هر لحظه امکان دارد همه چیز جدی‌تر از آنچه فکر می‌کردید شود. نمی‌شود به راحتی انکار کرد که جوامع مجازی گاهاً

از بازی‌های تخیلی برخاسته‌اند و از آنها هم دوستی‌های واقعی و حتی ازدواج به وجود آمده‌اند، هرچند نمی‌دانم این فرض را که رابطه‌ای مجازی به ازدواج ختم می‌شود تا چه حد می‌توان جدی گرفت.

از زاویه‌ای دیگر، مفاهیم «واقعی» و «مجازی» مانند «طبیعی» و «مصنوعی» مفاهیمی ساخته فکر بشری و نسبی‌اند؛ هر چیزی در ارتباط با چیزهای دیگر و در چشم‌اندازی خاص «واقعی» یا «مجازی» است. اگر این نسبت مورد توجه قرار گیرد، جای شگفتی نیست که برای بسیاری از کاربران حرفه‌ای اینترنت دنیای آنلاین واقعی‌تر از دنیای خارج به نظر می‌رسد. گویی فضای حاکم بر چت و جذابیتی که تنها در گفتگوهای رودررو تصورشدنی است سر تا پای وجود شرکت‌کننده را دربرمی‌گیرد، همان‌گونه که در استفاده از تلویزیون هویت مجازی بازیگران و دوستی‌ها و دشمنی‌های مجازی آنها به سرعت واقعی جلوه می‌کند. آیا این یک جادوست؟

اگر باورت این باشد که تلویزیون جعبه جادوست، به راحتی نمی توان چت را به تلویزیون ملحق کرد. فضای اینترنتی از جهاتی به خواندن یا دیدن تلویزیون شبیه است و از جهاتی هم متفاوت است؛ اگر در این توضیح مشارکت کنی، خواهی دانست: وقتی چشم به تلویزیون دوخته ای چه تصویر و چه متن، هیچ کدام، تغییرپذیر نیست اما در فضای چت آنگاه که صفحه مقابل و متن از هم گشوده می شود، شما نویسنده داستان می شوید. مهم این است که این داستان را چگونه بنویسید. مخالفت با این پدیده و اینکه بگویی داستان نویسی در فضایی که مجاز - و شاید بشود گفت دروغ - حاکم است کار خطرناکی است، ثمره ای ندارد، چراکه اتاق چت بدون تو هم به کار خود ادامه می دهد. بهتر است بررسی چگونه می توان با ریسک کمتری از این ماجراجویی لذت برد.

وصف چت به «ماجراجویی» انکار این واقعیت اجتماعی مجازی نیست. در این فضا، شخصیت های مجازی با یکدیگر صحبت می کنند، به هم ایما و اشاره

می‌کنند، احساساتشان را بیان می‌کنند، پول‌های مجازی می‌برند یا می‌بازند و از نظر اجتماعی منزلت می‌گیرند یا از دست می‌دهند. همهٔ اینها با نوشتن و در فرهنگی که ظاهراً با سلاح سمعی - بصری تلویزیون چند گام فاصله دارد به دست می‌آید. گاهی اوقات چنین تجربه‌هایی دانش فردی و رشد شخصی را تسهیل می‌کنند و گاهی اوقات هم تأثیری ندارند. انجمن گفتگو می‌تواند جایی باشد که افراد پیشرفت کنند و شکوفا شوند یا می‌تواند جایی باشد که افراد سردرگم شوند یا شکست بخورند و در دنیای محصور خود گرفتار آیند. خوبی ماجرا از این قرار است که اتفاقات راحت‌تر - با رنج کمتری - از دنیای واقعی رخ می‌دهد و نیز شخصیت شکست‌خورده می‌تواند خود را به عقب بازگرداند و زندگی جدیدی را با دیگری شروع کند یا اصلاً به آنچه از واقعیت تعلق داشت - به آغوش خانواده - بازگردد. همهٔ این خوبی‌ها تنها زمانی برای چت متصور است که فضای مجازی‌اش با زندگی واقعی گره نخورد یا به این زودی‌ها پیوند نخورد.

اگر این فضا را محیطی برای تخلیه هیجان و بروز فعالیت‌های درونی و احساس‌های سرکوب‌شده یا احساس‌هایی که در زندگی واقعی نمی‌توان برای کسی گفت بدانیم - که البته چنین است-، تا چه اندازه فضایی خوشایند است؟ من سعی می‌کنم از خوبی‌های این فضا کنار پیامدهای شوم آن غافل نباشم یا کورکورانه انکارش نکنم. بیاید، برای رهایی از هر نوع عاقبت شوم چت آنلاین، با خودمان قراری بگذاریم: یافته‌ها و داده‌های خود را گزارش نکنیم، مگر اینکه کاربر اینترنت را شخصاً و نه به صورت مجازی دیده باشیم. تصمیم سختی است، چراکه برخی نوشته‌ها و تصویرها و چرب‌زبانی‌ها چنان اغفال‌کننده‌اند که فرصت به این تصمیم بخردانه نمی‌دهد.

اینکه چرا برخی حاضر نیستند به این زودی‌ها از پشت پرده بیرون آیند، پاسخ‌های متعددی دارد. از جمله اینکه او هیچ‌گاه قصد نکرده که واقعاً عاشق شود یا ازدواج کند یا چیزی بخرد و بفروشد. او تنها خواسته خود را گمنام کند،

پنهان شود بدون آنکه ردّی از خود به جا بگذارد. تنها به این دلیل که از دنیای واقعی دلزده شده است.

واضح است که بخش بزرگی از ارتباطات در چت، در ابتدا، با هویت واقعی افراد صورت نمی‌گیرد، بلکه تحت نام‌های مستعار می‌باشد. با این حال، برای من مهم است که این نوع گمنام‌سازی ثانوی را کاملاً از گمنامی اصلی مربوط به طرف «گیرنده» - که از طریق تلویزیون یا رسانه چاپی با آن آشنا هستیم - مجزا سازم؛ بیننده تلویزیون یا خواننده کتاب یا روزنامه، به طور مشخص، شناخته شده نیست اما این گمنامی به سبب ساختار این دو گونه رسانه است، در حالی که در چت، به هر حال، فردی مشخص پشت پرده رایانه نشسته است. شاید به راحتی بتوان آی پی رایانه‌اش را ردیابی نمود و حتی شماره یا آدرس منزلش را تشخیص داد. برای هک‌کنندگان ساده است که بتوانند، از راه ارسال چند فایل، پسورد آی دی او را بازیابند و به ایمیل او راه گشایند.

با وجود همهٔ این امکان‌ها، من، بیش از آنکه به فکر فروافکندن پرده از چهرهٔ شخصیت روبرو باشم، می‌پسندم خودش نقابش را برگیرد. بیشتر کاربران اینترنت هیچ تلاشی برای راهیابی از دنیای ساختگی به دنیای واقعی ندارند، بلکه می‌کوشند تا بخشی از این دنیای ساختگی شوند، سعی می‌کنند آنچه را می‌بینند یا می‌شنوند در فضای مجازیِ خودش باور کنند. سخنانی که به خورد کاربر داده می‌شود دروغ هم باشد، شیرین است. تنها دلخوشی کاربری که نمی‌تواند خود را از دنیای چت جدا کند این است که دروغ‌های شیرین اتاق‌های چت از راستی‌های تلخ اما واقعی دلچسب‌تر است.

این گزاره که «تنها سرخوردگان از جامعه به دامن چت پناه می‌برند» مسئله‌ای است که می‌تواند پایان‌نامهٔ دانشجویی روانکاو یا جامعه‌شناس یا سایبر را رقم بزند. اما در حدی که به این نوشتار مربوط است، آنها که دلزده از زندگی روزمرهٔ به فضای چت پناه می‌برند - که تعدادشان اندک نیست - حاضر نیستند بین دنیای واقعی و

مجازی معلق بمانند، بلکه در تلاش‌اند تا هرچه بیشتر در ژرفای مجازگویی‌های اینترنتی فروروند.

این‌گونه زیستن در تناقض آشکار با فرهنگ دینی است. دین آمده تا انسان را با واقعیت‌های زندگی گره بزند و از لُهو و بازی‌های دنیا جدا کند. انسان مسئولیت‌پذیر به این دنیای مجازی لبخند نمی‌زند.

با این همه، دنیای مجازی چت آنقدر دهشتناک نیست که درش را تخته کنیم. در جریان گشاده‌دستی اطلاعاتی روز قانون منع ورود به این فضا کارآیی خاصی ندارد. بیایم اندکی خوش‌بین باشیم.

خنده‌دار نیست، اگر بگویم انجمن‌های گفتگو و چت، در عین ساختگی بودن، می‌توانند در اجتماعی شدن کاربران مفید باشند. می‌شود اینجا، در بخش سه متری استخر دست و پا زد و شنا آموخت؛ می‌توان باور کرد که بیشتر کاربران در تلاش‌اند تا هویت‌های تخیلی خود را به گونه‌ای برگزینند که بتوانند از تجربه‌های خود در سایه این هویت‌ها برای هویت واقعی نقبی بزنند، چیزی شبیه

بازی‌های کودکی بهروز و میترا که نقش پدر و مادر را بازی می‌کردند. تأکید می‌کنم خنده‌دار نیست - یا دست‌کم آنقدر مضحک نیست - اگر بخواهیم آینده خود را در چت بازسازی کنیم یا بازی کنیم.

اما مشکل اینجا است: بافته‌های تخیلی من و تو بیشتر تمایل دارند که فراتر از یک بافت تخیلی و رو به سمت دنیای واقعی باشند. اینجا پنجره‌ای است رو به دریا. گاه دریا مد می‌گیرد و تا پای دیوار خانه‌مان می‌آید و گاه صدای موج دریا چنان نزدیک است که خیال می‌کنی داخل خانه‌مان شده.

درهم‌تنیدگی دنیای آنلاین و آفلاین، فضای مجازی و واقعی، گاه گیج‌کننده است، تا بدانجا که برخی باور دارند: اگر تلاش کنید که هویت غیرواقعی‌تان را بشکنید و با هویت واقعی‌تان با دیگران ارتباط برقرار کنید، یک قانون نانوشته را شکسته‌اید، هرچند مشخص نکرده‌اند که مجازات این قانون‌شکنی چیست؟ این درهم‌تنیدگی گیج‌کننده گاه سبب دوگانگی شخصیت می‌شود.

ویژگی دیرینه زبان گفتار به عنوان واسطه حضور با حضور از راه دور کاربر در مکالمات نوشتاری چت آنلاین از بین می‌رود، به این معنا که برای حضور در چت، باید به دیگران توضیح دهیم که چه شکلی هستیم، صدای ما چگونه است، از لحاظ احساسی چگونه هستیم، در چه ساعت و چه مکانی هستیم و روی هم رفته چگونگی خود را باید تعریف کنیم. برخی کاربران از این فرصت برای بازتعریف خود استفاده می‌کنند؛ آنها در تلاش‌اند تا خود را آن‌گونه بشناسانند که دوست دارند آن‌گونه باشند یا آن‌گونه که فکر می‌کنند شخصیت روبرو پسندش خواهد کرد. تمرکز من بر سر وادادگی شخصیت روبرو به هنگام روبرویی با واقعیت نیست، بلکه بر سر دوگانگی خود کاربر است آنگاه که با خود خلوت می‌کند. سخن بر سر این نیست که اغواگران اینترنتی برای شکار مشتریان خود به حربه دروغ پناه می‌برند و در بسیاری موارد موفق‌اند، که این در جای خود معضله‌ای است. سخن بر سر این است که کاربر آنگاه که از چت خارج شد و خود را در

آینه زندگی واقعی دید، چه حسی نسبت به خود خواهد داشت: دلزدگی از زندگی واقعی، دوگانگی شخصیت یا خودکم‌بینی. هرچه که باشد دردناک است. گویی وقت روی آوری به واقعیت با سوزنی بادکنک خیالش را ترکانده‌ای.

این جمله خودمتناقض است: «بریده از جامعه دل به دنیای مجازی چت می‌دهم»، چراکه مسئله اصلی در چت ارتباط اجتماعی است، و خودمتناقض نیست، چراکه در واقع مراد این است: دل‌بریده از واقعیت زندگی و زندگی واقعی به فضای مجازی پناه برده است، هرچند هر کاربری در پس این خرقه‌پوشی سایبری داستانی واقعی برای خود دارد و بخشی از جامعه است. در این درهم‌آمیختگی واقعیت و مجاز جا دارد شگفت‌زده بپرسیم: مرز واقعیت و مجاز کجاست؟

بدیهی به نظر می‌رسد که هر کسی خود مرز واقعیت و مجاز است. من - تا آنجا که خود می‌پندارم - می‌توانم این مرز را سنگ‌چینی کنم، اگر و تنها اگر در شعاع تبلیغ

کاربران دیگر خود را نبازم و برای وفاداری به اصل خویش به اصولی پایبند بمانم. کاش می‌شد دفتری سبز داشته‌باشم که خط‌های قرمز زندگی‌ام در آن ترسیم شده است.

این یک شعار است اما با کلبه شعور همسایه است: به دور از سایه شوم تردید، بازبینی خود در آینه چت می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای رشد اجتماعی‌ام باشد، اگر تصویر واقعی‌ام را در آینه اتاق خوابم هماره به یاد داشته باشم، اگر خودباختگی نداشته باشم.

این جمله را تشویقی برای استفاده از چت نپندارید. این سخن راهنمایی به سمت بهترین شیوه در به‌کارگیری چت است. نمی‌توان انکار کرد که ما در میانه حوادث جدایی‌ناپذیر اطلاعاتی گیر کرده‌ایم؛ ما قربانیان یک سناریوی نامناسب داده‌های دیجیتالی شده‌ایم که ما را از کارمی‌اندازد، ما را معتاد می‌کند و تأثیری مضر بر قابلیت ادراک و دانش ما دارد. اما به هر روی، می‌توان این نگاه بدبینانه را اندکی معتدل کنیم: این پیامدها به هیچ‌وجه تأثیر

مستقیم و ضروری تکنولوژی اینترنت نمی‌باشند، بلکه نتیجه استفاده خاصی است که در مفهوم پرکاربرد «گشت‌وگذار»، به معنای حرکات بی‌هدف در اینترنت، نهفته است. برای رهایی از این پیامدها چاره‌ای جز آموزش نیست.

این وظیفه آموزشی اندکی دور از دسترسی می‌باشد و تنها با آموزش تکنیکی اینترنت در مراکز و کلاس‌های رایانه‌ای حل‌شدنی نیست. آموزش مناسب باید کاربران، به‌ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان، را به قضاوتی متفکرانه وادار کند. نشریات و رادیو نیز می‌توانند نقش مهمی در توسعه کارآیی‌های مناسب رسانه در عصر اینترنت داشته باشند. اما آیا می‌توان با نگاهی اسطوره‌ای با کاربران فناوری‌های مدرن هم‌صحبت شد؟ باورتان بشود یا نه، رسانه‌هایی که یکجانبه تنها سخن خود را می‌گویند و به مخاطب فرصتی برای بودن نمی‌دهند جایگاه خود را از دست داده‌اند. شاید از همین روست که جوان‌ها به سمت شبکه‌های اجتماعی مجازی رفته‌اند. با این وضعیت،

دل بستن به آموزش‌های این رسانه‌ها برای جدا کردن کاربران شبکه‌های اجتماعی از آن فضا دل‌خوش بودن به یک رؤیاست.

رسانه‌های چاپ، رادیو و تلویزیون، که شکل‌های استفاده تک‌گویی خود را در قرن بیستم تثبیت کرده‌اند، درکی نظریه‌پردازانه و یک‌سویه از خود و جهان را القا می‌کنند. بسیاری از بینندگان آگاهی از این حقیقت را که صدا و تصویری که در اتاق نشیمن ما نفوذ کرده‌اند، هنوز هم، ارتباطی با دنیای واقعی دارند از دست داده‌اند. برای نمونه، تلویزیون - با همه شبکه‌های داخلی و جهانی‌اش - سعی دارد بیننده را در چرخه‌ای بسته از سمبل‌ها سیر دهد که دائماً از روابط زمانی - مکانی جداست. شاید واقعیت همین باشد. با این حال، برای اکثر بینندگان قدیم رسانه‌های جمعی، دنیایی که چنین رسانه‌هایی منتقل می‌کنند حقیقتی به نظر می‌رسد که نباید تغییر داده شود، بلکه باید صرفاً کپی یا بازسازی شود. اما برای کاربرانی از نسل جدید، ارتباط با اینترنت می‌تواند برای ایجاد نوآوری

در شکل دادن به واقعیت دخیل باشد. با وجود چنین رویکردی، با وجود چنین دره عمیقی که بین دو نسل ایجاد شده، باید فکر منع فرزندانمان از چت را به‌دوراندازیم و به جای آن، به آموزش رودررو بیندیشیم. شاید هم بهتر است ابتدا در نگاهمان به واقعیت‌های روزمره تجدید نظر کنیم و واقعی بودن فضایی که فرزندانمان دارند تجربه می‌کنند را بپذیریم.

آیا تاکنون با خود اندیشیده‌اید: در کارهای روزمره در این باره سؤال نمی‌کنیم که آیا افراد و چیزها همان‌طور که در ظاهر هستند در واقعیت هم به همان‌گونه هستند یا نه. با مردم و چیزها بدون اتکا به شهود واقعی یا ضدواقعی در ارتباط هستیم. همین‌که مردم و چیزهایی که با آنها درگیر هستیم به نحوی بتوانند با اهداف و برنامه زندگی ما مرتبط شوند بس است. در اینجا، سؤال از وضعیت واقعی‌شان حتی هنگامی که مشکلاتی در ارتباط با خود و محیط اطرافمان رخ می‌دهد پیش نمی‌آید، زیرا، همچون یک قانون نانوشته، این مشکلات - نه با تأملات فلسفی

بلکه - با ارزیابی‌های عینی درباره تغییرات رخ داده در شرایط واقعی حل‌شدنی‌اند، اما در چت جای پرسش از شخصیت واقعی شخص روبرو باقی است. چرا این مسئله تا بدین حد برایمان مهم است؟

چرا همسایه‌ام را با اولین بازدید به خانه‌ام دعوت می‌کنم و با او می‌خندم اما به فرزندم اجازه نمی‌دهم با کسی که ده روز است ساعت‌ها با او چت کرده اندکی خودمانی شود؟ نحوه برخورد کدامان باید اصلاح شود.

آموزش حفظ حریم خصوصی و نیز سرایت دادن حس مسئولیت‌پذیری از اتاق‌های خانه و از روابط ساده‌مان با هم به فرزندانمان منتقل می‌شود. مسئولیت‌پذیری ارثی نیست، بلکه معنا و مفهومی قراردادی، اخلاقی و تربیتی است که می‌تواند در هر زمانی فراگرفته شود. بچه‌ها با حس مسئولیت‌پذیری به دنیا نمی‌آیند؛ در سن مشخصی هم نمی‌توان انتظار داشت خودبه‌خود آن را به‌دست‌آورند یا در مدت‌زمان اندکی آن را بیاموزند. آموزش مسئولیت‌پذیری به زمان احتیاج دارد

و تمرین روزانه می‌خواهد؛ بهترین زمان برای آموزش مسئولیت‌پذیری دوران کودکی است، هرچند در دوران بزرگسالی نیز آموختنی باشد.

بیاییم خودمان مسئولیت‌پذیر باشیم و برای فرزندی که هنوز اجازه نمی‌دهیم تنها تا سر خیابان برود فضای مجازی را برای سیر تا آن سوی دنیا فراهم نکنیم. بیاییم خودمان به حریم خصوصی دیگران احترام بگذاریم و از همسرمان نخواهیم تمام اسرار زندگی‌اش را برایمان شرح دهد، تا فرزند بیاموزد که داستان حریم خانه را برای همسایه نقل نکند.

انتهای این ماجرا همچنان باز است. می‌شود این گفتمان همچنان یک‌سویه نماند. می‌شود شما هم دربارهٔ چت سخن بگویید و راهی از این دوراهه را با استدلال و بیانی منطقی برگزینید:

چت نکن.

چت کن.